

ادموند ویلسون

سرشناسترین منتقد ادبی آمریکا

خاطرات دهه بیست - خاطرات دهه شصت



چه شکاف بزرگی است میان آن کس که تجربه می‌اندوزد و آن کس که تجربه را بیان می‌کند.

ادموند ویلسون^۱ از سرشناس‌ترین منتقدان تاریخ ادبیات امریکاست. شاعر، نمایشنامه‌نویس، داستان‌نویس، سفرنامه‌نویس و تاریخ‌دان هم بوده است. ون ویک بروکس^۲ که خود از ادیبان برجسته امریکایی است، در مراسم اهدای جایزه مدال طلایی آکادمی هنر و ادبیات آمریکا به او، نادرترین جایزه ادبی آن سرزمین، گفته است «ویلسون از نوع ادیبان آزاده‌ای است که ما دیگر همتایشان را نداریم و نسل‌شان ظاهراً رو به انقراض است.»

ویلسون با تسلط کم‌نظیر بر زبان و آگاهی از روانشناسی کلاسیک و دانش و بینشی تاریخی کیفیت اصلی و زنده جنبه‌های شکوهمند و درخشان آثار خلاقه ادبی را آشکار می‌ساخت و تأثیر آنها را بر جامعه و زمان خویش و نیز بر آیندگان نشان می‌داد. علاوه بر زبان لاتین و یونانی، زبان فرانسه و ایتالیایی و آلمانی و عبری و مجاری را می‌دانست و بعدها زبان روسی را نیز فراگرفت و اشعار پوشکین را به زبان انگلیسی ترجمه کرد و برگستره ادبیات روس تسلط یافت. در جایی نوشته است «هرگاه به زبان تازه‌ای هجوم می‌برم، لذتی تقریباً جسمانی در خود حس

می‌کنم.» هرچند پایه و اساس کارش ادبیات بود، به مسائل گوناگون دیگر نیز می‌پرداخت: از اندوه قبیله سرخ‌پوستی «ایروکواس»، ساکنین قدیمی نیویورک و قبیله «زونی» در نیومکزیکو گرفته تا بررسی شعر و ادبیات کانادا و تحقیق درباره طومارهای بحرالمیت و درگیری با «حکومت» و مقامات اداره مالیات. عاشق سفر هم بود و شنیده‌ها و دیده‌هایش را از سرزمینهای دیگر با دقت و سواس زیاد می‌نوشت.

حاصل کنجکاویها و حساسیتها و داوریهای ویلسون، آثاری است درباره نویسندگان نوگرا و مکتبهای تازه ادبی، «نوشته‌ها و عملکردهای تاریخ» و نقد ادبی که جملگی از گنجینه‌های پربها و کم‌نظیر ادبیات امریکاست. به عقیده او نقد ادبی «تاریخچه‌ای از عقاید و تخیلات بشری است در زمینه موقعیتهایی که به آنها شکل بخشیده است.» از ویژگیهای نقدهایش، صداقت در گفتار است و ایجاز و جستجو برای دستیابی به حقیقت یک مسأله و علاقه به بررسی شاخه‌های فرعی و غریب برای روشن کردن کلیت یک اثر و عدم سازش و مصالحه در مورد آثار سطحی و سبک و پیش‌پا افتاده. ویلسون نقد را وسیله ابراز قدرت یا نمایاندن شخصیت خود قرار نمی‌داد. اخمو و نجوش و سرسخت و عین‌گرا و خشن بود، اما با کسی غرض نمی‌ورزید و از کسی کینه به دل نمی‌گرفت. زندگی‌اش را در تکل و وقف مطالعه و خلق آثار ادبی و معرفی کتاب و کشف نویسندگان تازه کرده بود و هم برای خوانندگان و هم برای نویسندگان، دوستی مشفق و راهنمایی دلسوز بود.

به هنگامی که ارنست همینگوی هنوز بیست و پنج‌ساله بود، ویلسون در نقدی بر کتابهای «سه داستان و ده شعر» و «در زمانه ما» نوشت، «شعرهای همینگوی از اهمیت چندانی برخوردار نیست اما نثر او، درجه اول است. او را باید به استثنای شروود اندرسن تنها نویسنده امریکایی دانست که نبوغ گرتروود استاین را حس کرده و از آن تأثیر گرفته است. می‌توان گفت که گرتروود استاین و شروود اندرسن و ارنست همینگوی مکتب تازه‌ای را پایه نهاده‌اند. نثر همینگوی عجیب اصیل است و در طرحهای کوتاه خشک و فشرده‌ای از «در زمانه ما»، تقریباً فرم تازه‌ای از خود ابداع کرده است.»

ده سال بعد نیز در مقاله دیگری درباره نثر همینگوی نوشت، به عقیده من نثر همینگوی، بی‌هیچ تردیدی یکی از زیباترین نثرهایی است که ما در امریکا داریم و یکی از زیباترین نثرهای دنیای امروز.»

ذهنی جهانشمول داشت و بر نویسندگان همعصر خود تأثیر فراوانی بر جای گذاشت.

ادموند ویلسون در ۸ مه ۱۸۹۵ در ردنیک نیوجرسی به دنیا آمد. محیط زندگی‌اش به هنگامی که به سن ادراک رسید «توان فرسا» بود. پدرش که گاه دچار افسردگی می‌شد و مادرش کر بود، اما اگر کر هم نبود، به گفته ویلسون، معلوم نبود که با آن خوی غرنده می‌توانست با او همدلانه صحبت کند.

پدر که نام او هم ادموند ویلسون بود، وکیل دادگستری بود، وکیلی سختکوش اما بیمار که حرف خود را معمولاً با منطق و تخیل دراماتیک به کرسی می‌نشاند. در تمام دوران وکالتش، تنها در یک مورد بازنده بود. بعدها به سمت دادستان کل ایالت نیوجرسی منصوب شد.

مادر زنی سخنگیر و لجوج و بسیار منضبط بود و ظاهراً، روزی که شوهر را نزد پزشک متخصصی به انگلستان برد و پزشک به او گفت که شوهرش «دیوانه» است، یکه خورد و در راه بازگشت ناگهان و برای همیشه پاک کر شد.

محیط مدرسه نیز سخت و منضبط بود و مدیر اجازه نمی‌داد حتی لحظه‌ای از اوقات دانش‌آموزان به هدر رود. رفتار معلم زبان لاتین، بر ویلسون و بر ساخت شخصیت او تأثیر زیادی بر جای گذاشت. معلم به آنها «هومر» درس می‌داد و دانش‌آموزان را مجبور می‌کرد که «همه کلمات کتاب را به انگلیسی درخور متن اصلی» برگردانند، اما وقتی به شور و شوق و استعداد ادموند پی برد، تشویقش کرد و اجازه داد که از کتابخانه‌اش استفاده کند و خود ویلسون بعدها گفت که وجود حتی یک معلم خوب، می‌تواند نمایانگر یک تمدن متعالی باشد.

ادموند ویلسون در این محیط سخت و مقرراتی رشد یافت و سیزده‌ساله که شد، انضباط و اعتمادبنقیسی کامل پیدا کرد و درس و مشق و تکالیف خود را به تنهایی انجام داد و در خانه و مدرسه مسؤلیتهایی به عهده گرفت. خودش گفته است «همه زندگی ما، با صدای زنگ نظم می‌گرفت». از آن پس دیگر زندگی‌اش بر پایه اخلاقیات و معتقداتی نسبتاً خشک استوار شد و آموخت که چگونه بر روی پای خود بایستد و در آن محیط تنگ و ناساز، استقلال رأی و استقلال عمل داشته باشد.

به سال ۱۹۱۲ به دانشگاه پرینستون راه یافت و درست پیش از آن که امریکا وارد جنگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ شود فارغ‌التحصیل شد. از همدوره‌هایش، اف. اسکات فیتزجرالد^۳ و جان پیل بیشاب^۴ و کریستیان گاس^۵ بودند که بعدها از دوستان نزدیک او شدند. از اینجا دیگر با دنیای هنر و شعر و داستان و سبک و واژه آشنا شد و کوشید تا به جهانشمولی تخیل بشری دست یابد.

گاس، آن دوست خوب و آن «غرور ملکوتی خرد و تخیل» به او شور و شوق بخشید و وادارش کرد که آثار دانتی و سپس فلوربر را بخواند، اما او هنوز جوانی بود بکر و مشتاق و پژوهنده، از زنها هراس داشت، خشکه مقدس بود، لب به مشروب نمی‌زد، سیگار نمی‌کشید و در برابر زنهای جوان بسیار خجالتی بود و به اصول و معیارهای اخلاقی سخت پایبند. با همه کس نمی‌جوشید و بسیار جدی و یکره بود و رک و بی‌پرده با صدای رسا با جنگ مخالفت می‌کرد. فارغ‌التحصیل که شد، کوشید با جامعه درآمیزد. تا اینجا زندگی‌اش را وقف آموختن و کتاب و نمایش و نوشتن کرده بود. حالا باید خودی نشان می‌داد. نخستین بازتابش، عجیب به نظر می‌رسید، ضدیت علنی با جنگ.



EDMUND WILSON

The Twenties

From Notebooks and Diaries
of the Period

*Edited with an Introduction by
Leon Edel*



FARRAR, STRAUS AND GIROUX
NEW YORK

دومین تلاشش برای پیوستن به جامعه، در پائیز ۱۹۱۶ صورت گرفت: به عنوان گزارشگر نشریه «ایونینگ سان» در نیویورک مشغول کار شد و با نوشتن مقاله درباره هنر، اعتباری کسب کرد.

اما در این زمان، در ۱۹۱۷، امریکا وارد جنگ شد و نخستین ضربه بر او وارد آمد. پایه زندگی پرشور و کار مورد علاقه‌اش به لرزه افتاد. هدفش این بود که به عالم تمدن و تخیل خدمت کند، اما اکنون با آن پوستر معروف که با اشاره انگشت می‌گفت «عموسام تو را می‌خواهد» به صحنه جنگ فراخوانده شده بود تا برای کشورش «افتخار» کسب کند. نخست سرکشی نشان داد و بعد داوطلب شد که در بیمارستانی نظامی مشغول کار شود. ماه بعد به فرانسه اعزام شد. به مجردی که به آنجا رسید، به اف. اسکات فیتزجرالد نوشت «گمان کنم که دروازه خانه خوشبختی و در حقیقت دروازه هر کار عادی انسانی تا خاتمه جنگ همچنان بسته است.»

اما ویلسون، آن جوان خجالتی مؤدب و منظم، به دشواری توانست چهره خشن و صحنه‌های مخوف جنگ را برتابد. در فرانسه، آنجا که همه هتلهای لوکس را به درمانگاه و بیمارستان تبدیل کرده بودند، ناگزیر بود زخمیها را با برانکار جابه‌جا کند و تلی از سربازان کشته‌شده را به عینه ببیند. دیدن مرگ این همه انسان، آسان نبود. در بیست و سه و بیست و چهار سالگی، دوره جوانی را پشت سر گذاشت. تنها همدمش در این ایام کتاب بود و تنها مطالعه

کتاب به او آرامش خاطر می داد. از ماه اوت ۱۹۱۷ تا زمان آتش بس، چیزی متجاوز از یک سال بعد، حدود دو بیست جلد کتاب خواند. بعضی از این کتابها عبارت بودند از: آثار جویس که در آن زمان هنوز ناشناس بود، رمانهایی از هنری جیمز که پس از مرگ او منتشر شده بود، آثار ادیت وارتن^۶، ادنا سنت وینسنت می لی^۷، کیپلینگ، ریکاوست، لیتون استراچی^۸، رنان^۹، رمی دوگورمونت^{۱۰}، کامپتون مکتزی^{۱۱}، والت ویتمن، زولا، چسترتن.

وقتی پس از آن زندگی بکنواخت و به دور از هر کار مثبتی جز خرده مسؤلیتهای نظامی، به نیویورک بازگشت گفت «به جان خودم قسم که وقتی جنگ تمام شود، از محیط جامعه به کلی کناره می گیرم.»

اما ویلسون از جامعه «به کلی» کناره نگرفت. وجدان او اجازه نمی داد که خنثی و بی طرف باشد و از «درگیری» به دور بماند. رمانی که در پایان دهه بیست نوشت، رمانی کاملاً مستند و اجتماعی بود. قهرمان اول این رمان با خود می اندیشد «چه شکاف بزرگی است میان آن کس که تجربه می اندوزد و آن کس که تجربه را بیان می کند.» بعداً در نشریه «وینتی فیر» کاری گرفت و همراه با دوست دانشگاهی اش، «جان پیل بیشاب»، همکاری مداوم با این نشریه را آغاز کرد و در آنجا هر دو عاشق ادنا سنت وینسنت می لی شاعر شدند. ویلسون هیچگاه به این شاعر دست نیافت اما خاطرات و یادداشتهای روزانه اش اثباته از نام و یاد او در جاهای گوناگون است. آنگاه به همکاری با نشریه های دیگری از جمله «نیو ریپابلیک» و «نیویورکر» و «دیال» پرداخت و به عنوان منتقدی ترازول، نام و اعتبار فراوانی کسب کرد. مقاله هایش به ویژه درباره «اولیس» جویس و «سرزمین ویران» الیوت که شاید از نخستین مقاله های معتبر چاپ شده در نشریه های امریکا باشد، درک ژرف و تاریخی او را از جنبش نو در ادبیات و پیروزی سمبولیسم بر ناتورالیسم آشکار ساخت.

اما وحشت جنگ در او تأثیر دیرپایی گذاشته بود که رفته رفته به نوعی سرخوردگی و مدتی کوتاه به نوعی ناراحتی روانی انجامید. از درون زخمی شده بود و این هنرمند زخمی تلاش می کرد با بازتابهای تلخ و عصبی به گرایشها و تجربه های اولیه زندگی اش به مقابله برخیزد. سلسله مقاله هایی که در نشریه های گوناگون می نوشت، حاصل نوعی بیقراری نویسنده ای کلافه و زخمی بود و از این رو مدتی دچار بدبینی و افسردگی شد و برای رهایی از این درد، به مشروب پناه برد.

در سال ۱۹۲۳ با ماری بلیر^{۱۲}، بازیگر تئاتر که در آن زمان در یکی از نمایشنامه های یوجین اونیل نقشی به عهده داشت ازدواج کرد و صاحب دختری شد. اما چند سال بعد کار آنها به جدایی کشید. بعد از آن با مارگارت کنبی^{۱۳} ازدواج کرد و آخرین همسرش الن بود که اصل و نسبی روسی داشت.

ویلسون در سال ۱۹۷۲ در سن هفتاد و هفت سالگی چشم از جهان فرو بست. از جمله مهمترین آثار او عبارت‌اند از:

طومارهای بحرالمیت^{۱۴}، (۱۹۵۵) که نمایانگر مهارتش در زمینه پژوهشی و گزارشی است، «ضریب شناخت»^{۱۵} (۱۹۴۳) نوعی آنتولوژی از نقد نویسندگان بر آثار نویسندگان دیگر، «برخورد»^{۱۶} (۱۹۵۶) مجموعه‌ای از نوشته‌های پراکنده اف. اسکات فیتزجرالد که او را از همان ایام دانشگاه پرینستون می‌شناخت، «خاطره‌هایی از هکیت کانتی»^{۱۷} (۱۹۴۶) مجموعه‌ای از داستانهای کوتاه که بعداً از چاپ آن جلوگیری به عمل آمد. این مجموعه داستان را با مجموعه داستان «فرود آی، موسی» اثر ویلیام فاکنر و «واینزبرگ اوهایو» اثر شرود اندرسن قابل مقایسه دانسته‌اند.

از میان کتابهای نقد ادبی نیز می‌توان به «قصر آکسل»^{۱۸} (۱۹۳۱)، «زخم و کمان»^{۱۹} (۱۹۴۱)، «خون وطن پرستانه»^{۲۰}، پژوهشی در باب ادبیات جنگ داخلی (۱۹۶۲)، و «سواحل نور»^{۲۱} (۱۹۵۲) اشاره کرد. او همچنین کتاب «به سوی ایستگاه فتلاند»^{۲۲} (۱۹۴۰) را نوشت که شرحی بر اندیشه‌های سوسیالیستی است و نیز «سفرهایی به دو دموکراسی»^{۲۳} (۱۹۳۶) و «سرخ، سیاه، بور و زیتونی»^{۲۴} (۱۹۵۶) که نمایانگر دیده‌ها و شنیده‌ها و تجربه‌های او از سفر به روسیه است. «پنج نمایشنامه»^{۲۵} (۱۹۵۴)، «افکار شبانه»^{۲۶} (۱۹۶۱) مجموعه شعر و نثر، «شاعران، خدا حافظ»^{۲۷} (۱۹۲۹) مجموعه شعر و «من به دیزی فکر می‌کنم»^{۲۸} (۱۹۲۹) که رمان است. ویلسون در کتاب «جنگ سرد و مالیات بر درآمد»^{۲۹} (۱۹۳۶) شرح درگیریهایی خود را با مقامات اداره مالیات و یأس و سرخوردگی اش را از تمدن امریکایی بیان داشته است.

کتاب «دهه بیست» مجموعه خاطرات و یادداشتهای روزانه‌ای است که ویلسون تا آخرین لحظه‌های عمرش در سال ۱۹۷۲، به نوشتن آنها ادامه داد. او پیش از مرگ، از میان دوستان و بستگان خود «لئون ایدل» را برگزید تا این خاطرات و یادداشتهای روزانه را ویراستاری کند و به چاپ برساند. نخستین بخش این یادداشتها که از سال ۱۹۱۹ آغاز می‌شود و تا پایان سال ۱۹۲۹ را دربر می‌گیرد، در سال ۱۹۷۵ به چاپ رسید. این یادداشتها تا حدودی جنبه خود زندگینامه‌ای دارد و او آنها را به صورت خاطره‌هایی از ایامی خوش بازمی‌گوید «ایامی که مردم هنر و ادبیات را با مشروبشان درهم می‌آمیختند».

لئون ایدل یادداشتهای روزانه «دهه بیست» را از جمله اسناد معتبر وقایع این دهه می‌داند و معتقد است که این کتاب، مشاهدات یکی از قهرمانان یا بازیگران اصلی همین دوره سرزمین امریکاست، شرح غمها و نابسامانیها و بر رویهم خامیهای امریکایی است که با شتاب به سوی صنعتی شدن می‌تاخته است.

آخرین جلد از مجموعه خاطرات و یادداشتهای ویلسون، با نام «دهه شصت» اخیراً منتشر

شده است. این یادداشتها از سال ۱۹۶۰ در کمبریج ماساچوستن که ویلسون در آنجا مشغول تدریس بوده آغاز می شود و تا ماه ژوئن ۱۹۷۲، یعنی آخرین لحظه های عمر او ادامه می یابد.



یادداشتها:

- | | |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| 1- Edmun Wilson | 2- Van Wyck Brooks |
| 3- F. Scott Fitzgerald | 4- John Peate Bishop |
| 5- Christian Gauss | 6- Edith Wharton |
| 7- Edna St. Vincent Millay | 8- Lytton Strachey |
| 9- Renan | 10- Remy De Gourmont |
| 11- Compton Mackenzie | 12- Mary Blair |
| 13- Margaret Canby | 14- Dead Sea Scrolls |
| 15- The Shock of Recognition | 16- Crack-Up |
| 17- Memoirs of Hecate County | 18- Axel's Castle |
| 19- The Wound and The Bow | 20- Patriotic Gore |
| 21- The Shores of Light | 22- To the Finland Station |
| 23- Travels in Two Democracies | 24- Red, Black, Blond and Olive |
| 25- Five Plays | 26- Night Thoughts |
| 27- Poets, Farwell | 28- I Thought of Daisy |
| 29- The Cold War and The Income Tax | |